

حکمت نوریه

بقلم آقای دکتر محمد معین

استاد دانشکده ادبیات

سبنای حکمت اشراق «نور» (روشنایی) است وبهین مناسبت میتوان آنرا «حکمت نوریه» نامید . شیخ شهاب‌الدین سهروردی خود در «کلمة التصوف» گفته :
« قد احيينا حکمتهم النورية الشريفة . »

ابوالفضائل عبدالله بن محمد میانجی عین‌القضاة همدانی در رساله « یزدان شناخت »^۱، فصل ششم در عنوان « در کیفیت استفادت نفس انسانی از عقل فعال در اکتساب صورت معقولات »^۲ آرد: « چون نفس انسانی از ابتداء آفرینش واتصال او ببدن انسانی ساده میباشد، وبصورت معقولات حقایق منقش میشود بنقش ملکوت، گوئیم که: آن صورت معقولات که در وی حاصل آید، معلول شود، ومعلول مناسب علت باشد، ومعلول جوهرست . پس علت جوهر باشد، وهر جوهری یا جسم است یا نفس یا عقل . وممکن نیست که جسم سبب وجود چیزی باشد که آن چیزنه جسم باشد، ونفس خود صورت معقولات ندارد . پس باید که آن جوهر عقل تواندبودن . وبدان سبب که نفس انسانی را از قوت بفعل آورد، فعال تواندبودن، واو عقل فعال است که واهب الصور است موجودات این عالم را . ومدبر عالم کون وفساد اوست، واو فیض از باری تعالی می پذیرد بواسطه دیگر عقول که فریشتگان مقربترین^۴ اند . . .

۱- یعنی حکمت ایرانیان . ۲- رساله فوق‌را بسهروردی نیز نسبت داده اند(یزدان- شناخت . مصحح تقوی . چاپ مطبعة علمی . تهران ۱۳۱۶) . ۳- چاپ (دوم) باهتمام دکتر بهمن کریمی . چاپخانه علمی ۱۳۲۷- ص ۳۱-۳۴ ۴- مراد امشاسپندان (مہین فرشتگان) اند .

اکنون گوئیم : تابش نور عقل فعال که بر نفس انسانی افتد تا او را مدرك همی گرداند تا بواسطه آن صورت معقولات را درك همی کند ، چون مثال تابش آفتابست که بصر را مدرك همی گرداند ، تا بواسطه او محسوسات جسمانی را ابصار همی کند ، و همچنانک بصر مدرك همی بقوتست ، و بواسطه آفتاب و نور او بفعل همی آید ، نفس ناطقه انسانی عاقل بقوتست و بواسطه عقل فعال و تابش نور او بفعل همی گردد ، و عقل فعال و دیگر عقول بافادت آن نور بخیل نیست ، و بدو افادت بر موجودات ه دو عالم انسانرا ذاتی است ، و آن نور بر جمله موجودات عالم روحانی و جسمانی گسترده اند ، اما قصوری که هست از قابلات و استعدادات است ، و قصور بسبب ترکیبات این عالم کون و فساد است و بچند لوازم دیگر . پس چون در ایشان که فیض از باری تعالی می پذیرند ، و این نور بعاریت دارند ، و آن جود و این افاضت هست ، مبدأ اول وجود و افاضت اولیه ، که آن نور مرورا ذاتی است ، و آن نور حقیقی که بحسب بصر سرئی نیست ، چون بسلسله نظام بدین عالم جسمانی رسد ، یکی را از جسمانیات چون آفتاب چندانی نور می دهد بواسطه ، بین که درین عالم کون و فساد چند چیز پدید همی آید بقدر نیکی حظ خویش از وجود آن نصیب میگیرند ، و اگر صاحب بصیرتی اندرین یک مسأله تأملی شافی بجای آورد ، بسیار سعانی مستور مکشوف شود : « الله نور السموات و الارض ، مثل نوره کمشکوة ، فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه ، کانهما کوكب درى یوقد من شجرة مبارکه زیتونة لاشرقية و لاغربية ، یکاد زیتها یضییء و لو لم تمسه نار ، نور علی نور ، یهدی الله لنوره من یشاء . » حجتی و برهانی است در این مسأله و در این آیه .

در آیین مزدیسنا نیز اهورا مزدا « روشنایی » است . ارداویراف ، در بهشت ، بمقام اهورا مزدا رسید و اهورا ، وی را پیامی داد که بجهانیان برساند : « چون اهورا مزدا

این آیین بگفت ، من شگفت ماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم ، بانگ شنیدم و دانستم این است اهورامزدا!«^۱

ابن ابی اصیبعه در « عیون الانباء فی طبقات الاطباء » در ترجمه سهروردی، نیایش ذیل را از قول شیخ اشراق نقل کرده است^۲: « قال فی دعاء : اللهم یا قائم الوجود، وفائض الوجود، ومنزل البرکات ومنتهی الرغبات، منور النور، ومدبر الامور، واهب الحیة العالمین ، امددنا بنورك ، ووقفنا لمرضاتک، والهمنارشدک، وطهرنا من رجس الظلمات، وخلصنا من غسق الطبیعة الی مشاهدة انوارک، ومعاینة اضواءک ، ومجاورة مقربیک، وموافقة سكان ملکوتک، واحشرنا مع الذین انعمت علیهم من المملکة والصدیقین والانبیاء والمرسلین . »

در «مزدیسنا وادب پارسی» از دوگانگی و اعتقاد بنور و ظلمت

نور و ظلمت

در آیین ایرانیان باستان بحث شده است . از مذاقه در حکمت اشراق

نیک آشکار گردد که آن نیز مبتنی بر دو عامل نور و ظلمت است^۳.

سهروردی در « کلمة التصوف » خود را محیی حکمت نوریه شریفه ایرانیان نامیده

است^۴ ، و بهمین جهت صدرالدین شیرازی در اسفار^۵، شهاب الدین را « شیخ اتباع - المشرقیین ، المحیی رسوم حکماء الفرس فی قواعد النور والظلمة » خوانده است .

سهروردی خود در کلمة الاشراق نویسد^۶: « وعلی هذا یبتنی قاعدة الاشراق

فی النور والظلمة التي كانت طريقة حکماء الفرس مثل جاماسب وفرشادشور و بوزرجمهر و من قبلهم . »

قطب الدین شیرازی در شرح این عبارت آورده^۷: « یعنی : و برین رمز مبتنی است

۱ - ارداویرافنامه ، بند ۱۰۱ - ۲ - عیون الانباء . مطبعة وهیبه طبع اول ج ۱ . ۱۲۹۹

۳ - رک . حکمت اشراق و فرهنگ ایران بقلم م . معین . تهران ۱۳۲۹

۴ - پیشتر گذشت . ۵ - چاپ تهران ۱۲۸۲ ص ۵۸۳ - ۶ - شرح حکمة الاشراق ص ۱۸

۷ - ایضاً ص ۱۸ - ۱۹ (ما ترجمه عبارات اورا نقل میکنیم)

قاعده اهل مشرق ، وایشان حکیمان ایرانند که بدو اصل قایلند . یکی نور و دیگری ظلمت ، زیرا آن رمزیست بروجوب و اسکان ، پس نور جانشین وجود واجب است ، و ظلمت جانشین وجود ممکن ، نه اینکه مبدأ اول دو باشد : یکی نور و دیگری ظلمت ، زیرا هیچ عاقلی آنرا نگوید ، تاچه رسد بدانایان ایران ، که در ژرفای دانشهای حقیقی فرورفته اند . و ازینروست که پیامبر صم درستایش ایشان فرمود : اگر دانش در « پروین » باشد ، مردانی از ایران آنرا بدست خواهند آورد . و مصنف (شیخ شهاب الدین) حکمتها و مذاهبهای ایشان را درین کتاب (حکمة الاشراق) زنده گردانید ، و آن عیناً بر ذوق دانایان یونان منطبق است . و این دو قوم (ایرانی و یونانی) در اصل موافقتند . ایشان . چنانکه گفته شد عبارتند از : جاماسب شاگرد زردشت ، و فرشادشیر (فرشادشور) و بزرگمهر متأخر ، و کسانی که پیش از آنان بودند ، مانند : گیورث پادشاه و طهمورث و افریدون و کیخسرو و زردشت ، از پادشاهان دانا . و حوادث روزگار حکمتهای آنانرا بیاد نیستی داد ، و مهمترین آن وقایع عبارت بود از انقراض پادشاهی ایشان و سوزاندن اسکندر بسیاری از کتابهای آنانرا — و مصنف چون بخشهایی از آن حکم دست یافت ، و آنها را با امور کشفی شهودی موافق دید ، بیسندید و تکمیل کرد .

بگفته شیخ اشراق ، چون در ایشیا و اسور عالم بدرستی پژوهش کنیم ، هیچ مؤثر قریب و بعیدی و رای « نور » نخواهیم یافت . و در وجود جز نور محض ، نوری که سرچشمه اصلی هر نور و منبع اولی هر وجود دیگری است ، مؤثر نتواند بود . در صبح ازل ظهور و در فوق سلسله وجود ، نور الانوار قرار دارد : نور غنی بالذات و قیوم مطلق که وجود هر موجودی بوجود اتم و اکمل و ظهور هر ظاهری بظهور اعلی و اشرف و حضور هر حضری بحضور اشد و واقهر اوست . نخستین آفریدگار سرچشمه فیض نور - الانوار ، بی واسطه و بواء طه ، نیز انواری هستند که سهروردی هر یک را بنام خود ذکر کرده است . نفس نیز در نظر سهروردی خود نور نیست ظاهر لذاته و مظهر لغیره .

درقبال عالم انوار معنوی ، عالم غواسق برزخی قرار دارد . برزخ — که در لغت عبارتست از آنچه حایل میان دو چیز قرار میگیرد - شیخ اشراق آنرا ، بهمین مناسبت بر جسم - که خود چیز نیست که میان دو نور مجرد حایل میآید - اطلاق میکند و عبارت از آنچه بدان اشاره حسی میتوان کرد ، میداند . برزخ و اعراض (هیات در اصطلاح شیخ اشراق) برزخی امور نیست بالذات غاسق و مظلم ، و از آن جهت که برزخ عین غسقی و محض ظلمت است حتی بازوال نور از آن در حد ذات خود ثبوت تواند داشت . معنی ظلمت نیز چنانکه حکمای اقدمین گفته اند چیزی جز انتفاء و عدم نور نیست^۱ .

شهرستانی در « ملل و نحل » در بحث از عقاید « زرادشتیه » گوید^۲ : « گاه گویند نور اصل است و در وجود و ظلمت تابع آنست چنانچه سایه نسبت باشخص موجود مینماید ، و بحقیقت موجود نیست ، هر آینه حضرت کبریایی نور ابداع فرمود و ظلمت بر تبعیت حاصل شد ، زیرا تضاد از ضروریات وجود است ، لاجرم وجود ظلمت ضروری باشد در خلق و واقع است نه بقصد اول چنانچه در ظل شخص بصورت گشت . » و نیز در جای دیگر گوید^۳ : « خدای او رمزد است لایزال ، با او چیزی بود که آنرا اسنی^۴ میگفتند و آن نور بود که اضاءات حوالی خویش میکرد که جهت فوق است و ابلیس را لایزال ، شیئی مقارن بود که آنرا اسنی^۵ گفتندی که حوالی خویش (را در جهت) سفلیت^۶ تاریک میدارد . »

سهروردی نخستین حکیمی است که اصطلاح « نورالاسفهدی » یا

انوار اسفهدی

روشنایی سپهبدی را استعمال کرده است . در مقاله چهارم از

الاشراق در عنوان « فی بیان الاستحالة فی الکیف » گوید^۷ : « وهو^۸ اخوالنورالاسفهدی

۱- ایضاً ص ۳۲-۳۶ . ۲- ملل و نحل ، ترجمه افضل الدین صدرترکه اصفهانی .

تهران ص ۲۵۳ . مقایسه شود با ملل و نحل شهرستانی چاپ کورتن . لیبزیک ص ۱۸۶ .

۳- ایضاً ص ۲۵۷ . ۴- در ملل و نحل شهرستانی چاپ ۱۲۸۸ ص ۱۱۸ (در اصل شماره

ندارد) : « استی استیه » و شاید : روشنی = روشنی ، ۵- در متن چایی : سفلیت ؛

۶- شرح حکمة الاشراق ص ۴۳۴-۴۴۱ ۷- یعنی آتش

الانسی، الانسیة وهو النور المدبر الذی هو اسفهد الناسوت.^۱

حاج ملا هادی سبزواری در منظومه گوید^۲:

نور سفهد مزاجاً واقعی	و غیر باق هو غیر باقی
و حادث عند حدوث الصیصیه	باق و هذه تصیر فانیه
لزوم اجتماع نفسین علی	صیصیه تناسخاً قد ابطلا.

در شرح ابیات فوق آمده^۳:

« توضیحاتی درباره بعض احوال نفس - از آن جمله نفس غیر از مزاج است بدو جهت: نخست آنکه ما گفتیم (نفس) « نور سپهبدیست و نگهدارنده مزاج است » پس خود عین مزاج نتواند بود، زیرا مبدأ شیء و نگهدارنده آن بجز خود شیء است. دوم آنکه مزاج (بر یک حال) باقی نمی ماند بلکه بر حسب سن از کودکی و جوانی و برنایی و پیری تغییر پذیرست، ولی نور سپهبدی (بر یک حال) پایدار است، و «ناپایدار» مزاج باشد، «اوست غیر باقی» یعنی غیر نور سپهبدی. - دیگر از آن جمله آنکه، نور سپهبدی «حادث است بحدوث صیصیه» یعنی بدن، برخلاف اعتقاد افلاطون حکیم الهی که بنا بر آنچه بدو نسبت داده اند قایل بقدمت نفس بزمانست و شاید مرادش قدمت باطن ذات نفس - یعنی عقل - باشد، زیرا عقل حقایقند و نفوس رقایق آنها، پس سابق بودن نفوس بوجهی است، نه اینکه نفوس از جهت نفس بودن اقدم زمانی باشند، چگونه ممکن است چنین امری صورت گیرد در صورتیکه نفوس بنا بر تحقیق جسمانیة الحدوث روحانیة البقاسی باشند؟ دیگر از آن جمله آنست که نور سپهبدی «پایدار است و این» یعنی بدن «فانی میگردد» زیرا اگر نور مزبور بفساد کالبد فاسد شود، حامل قوه فساد آن خواهد بود، پس مادی باشد، در صورتیکه تجرد آن باثبات رسیده و ما طریق اختصار را پیش گرفتیم».

اصطلاح «نور اسفهدی» مأخوذ از اصطلاح ایرانی «فره کیانی» یا با اصطلاح

سهروردی «کیان خره» (اوستایی Kavaenem Xvareno) است.

۱- «ای البدن» (حاشیة قطب الدین). رك. شرح حکمة الاشراف ص ۴۳۴.

۲- ص ۳۱۱-۳ لآلی المنتظمه ص ۳۱۱